

# استانداردهای ایماندار ۲۱

## میوهی نیکو، میوهی بد

خادم خدا فیروز خانجانی

کلیسای ایران

بازنگری شده - تابستان ۱۳۹۹



خدا به تکاتک شما برکت دهد.

خدا را شکر که دوباره فرصت شد تا بتوانیم جمع شویم و در کنار یکدیگر کلام خداوند را بخوانیم و از آن تغذیه شویم. چنانکه بسیاری می‌دانند، مدتی است روی پیدایش کار می‌کنم و نکات جالبی را یادداشت کرده‌ام. یکی از نکاتی که به تازگی توجه مرا جلب کرد مربوط به وظیفه‌ی آدم در باغ عدن می‌شود. خداوند دو وظیفه به آدم محول کرده بود؛ اول اینکه بر روی زمین کار کند و دوم اینکه از باغ عدن محافظت کند. در پیدایش ۱۵:۲ می‌خوانیم: «پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.» محافظت در مقابل چه چیزی؟ اگر با دقت کافی به این آیه نگاه کنیم، فکر می‌کنیم که لابد باید از باغ حراست می‌کرد و مواظب بود تا درختان رشد نکنند. ولی وظیفه‌ای که خدا به آدم محول کرد این است که از باغ عدن در مقابل آن دشمن خطرناک یعنی شیطان، محافظت کند و از رسوخ شیطان در باغ عدن جلوگیری کند. به همین ترتیب امروز نیز خدا دو وظیفه به کلیسا محول کرده است؛ یکی اینکه در مزرعه‌ی خدا کار کند و دوم اینکه در مقابل نیروهای شیطانی از آن محافظت نماید.

امروز به اتفاق انجیل متی ۱۵:۷-۲۰ را بررسی می‌کنیم. آیات مورد نظر را بخوانیم.

*اما از انبیای کذب احتراز کنید که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند.*

*ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟*

همچنین هر درخت نیکو، میوه‌ی نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه‌ی بد می‌آورد.

نمی‌تواند درخت خوب میوه‌ی بد آورد و نه درخت بد میوه‌ی نیکو آورد.

هر درختی که میوه‌ی نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.

لَهذا/ از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

خداوند به کلام خودش برکت دهد.

زمانی که خداوند موعظه‌ی سر کوه را به پایان رساند، در اصل باغی با درختان نیکو ایجاد کرد و از کلیسا، خادمان و ایمانداران خواست که مراقب آن باشند، همان‌طور که از آدم و حوّا خواسته بود تا از باغ عدن محافظت نمایند. ما نمی‌توانیم مثل کبک سر خود را در زمین فرو بریم و از مسائلی که در اطرافمان هستند و یا از خطراتی که ما را تهدید می‌کنند بی‌خبر باشیم. بسیاری از واعظان و ایمانداران بدون اینکه متوجه خطراتی باشند که خداوند نسبت به آنها هشدار داده، کار خود را انجام می‌دهند ولی خداوند از ما می‌خواهد نه تنها کار ملکوت او را انجام دهیم و در جهت بنای ملکوت او بکوشیم، بلکه در مقابل خطراتی که رشد ملکوت را تهدید می‌کنند نیز هوشیار باشیم. امروزه این خطرات به همان نحوی که در باغ عدن بود، از طریق افرادی که به شکلی شبیه ما هستند وارد کلیسا می‌شود.

در آیه‌ی ۱۵ خواندیم: «اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده می‌باشند.» باید به یاد داشت شیطان هیچ وقت در ظاهر پلیدش ظاهر نمی‌شود تا کلیسا یا حتی انسان‌ها را فریب دهد. در بسیاری از انقلاب‌هایی که در دنیا اتفاق افتاده و معمولاً به دیکتاتوری منجر شد، مانند انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه، ابتدا افراد با وعده‌های خوب می‌آیند و بحث رعایت حقوق بشر را می‌کنند. نمی‌گویند آمده‌ایم تا شما را اسیر کنیم. هیچ کس حاضر نمی‌شود به اسارت رفته و به او زور گفته شود مگر اینکه مشکل روانی داشته باشد. انسان عادی مشتاق آزادی است و شیطان این را می‌داند و کسانی که از شیطان پیروی می‌کنند نیز این را می‌دانند و هرگز در ظاهر زشت و پلید خود ظاهر نمی‌شوند. کلام خدا می‌گوید شیطان همچون فرشته‌ی آسمانی ظاهر می‌شود و به همین ترتیب جای تعجب و شگفتی نیست که خادمانش نیز در شمایل خادمان خدا ظهور پیدا کنند. زمانی که دشمن قصد رسوخ دارد ایجاد وحشت نمی‌کند بلکه در لباس میش ظاهر می‌شود.

شیطان آرام آرام در باغ عدن نفوذ کرد. او ابتدا با حوّا همدرد شد و از وضعیت باغ عدن صحبت کرد. درست است که در کتاب مقدس می‌خوانیم مار زمانی که شروع به صحبت کرد از میوهی ممنوعه صحبت کرد ولی در روند عادی ما بخشی از مطلب را در کلام خدا داریم. شیطان ابتدا به ساکن در خصوص میوهی ممنوعه صحبت نکرد بلکه اول با حوّا اظهار همدردی کرد و مدتی طول کشید تا به شکلی طرح دوستی بریزد و زمانی که اعتماد حوّا را جلب کرد، آن وقت به صورت بسیار زیرکانه وارد عمل شد. اول گفت که آیا خدا حقیقتاً این را گفته است؟ و سپس اصل پیغام دروغین خود را مطرح کرد؛ چون خودش می‌داند اگر شما بخورید مثل خدایان خواهید شد. کار دجال این است که اول به ظرافت، ما را نسبت به کلام خداوند مشکوک می‌کند. آیا خدا واقعاً این را گفته است؟ آیا درست متوجه شده‌ایم؟ آیا نیاز به تفسیر عمیق‌تر نیست؟ آیا واقعاً این اتفاق افتاده است؟ آیا واقعاً موسی از دریای سرخ عبور کرد؟ آیا ممکن است مسیح خدا باشد؟ مگر ممکن است! سپس در مرحله‌ی بعد محکم‌تر می‌شود چون ابتدا شخص را نسبت به کلام خدا و بعد نسبت به خود خداوند مشکوک کرده است. آنگاه شیطان با ظرافت به کار خود ادامه می‌دهد. پس اول در ظاهر میش ظاهر می‌شود تا وحشت ایجاد نکند و بعد آرام آرام کار خود را انجام می‌دهد.

در این قسمت مسیح در مورد یکی از خصوصیات شیطان (دشمن) صحبت می‌کند و می‌گوید که در باطن این ظاهر روحانی و معصوم، گرگ‌های درنده مخفی شده‌اند. در ترجمه‌ی جدید چه می‌گوید؟ گرگ‌های درنده! در متن اصلی یونانی واژه‌ی «Harpax» به کار رفته است. یعنی «کسی که سعی می‌کند برآید» و برای خودش بخواهد. یکی از خصوصیات خادمان کاذب این است که برای نفع خود کار می‌کنند و برای رسیدن به اهداف خویش به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شوند.

چند سال پیش داستان یکی از محافل ایرانی را شنیدم که همه را به خنده واداشت. داستان از این قرار بود که کشیشی را برای برگزاری مراسم ازدواج دعوت کرده بودند. ظاهراً کشیش

دیر می‌کند. آنها نگران می‌شوند و برای برگزاری مراسم کشیش دیگری از کلیسای سنتی را دعوت می‌کنند. زمانی که آن کشیش جلسه را شروع می‌کند، کشیش اول می‌آید و داد می‌زند و می‌گوید: «تو می‌خواهی پول مرا بخوری...» و صلیبی که علامت صلح است را به صورت شمشیر به دست می‌گیرد و سعی می‌کند آن شخص را با صلیب بزند!!! شاید خنده‌دار باشد ولی این صورت کوچک مسئله است. هیچ وقت یک ایماندار آگاه چنین شخصی را به عنوان شبان قبول نمی‌کند. باید در مورد میش بودن کسانی که افراد این چنینی را به عنوان خادمان خدا می‌پذیرند، شک کرد. چون وقتی که گرگ ظاهر می‌شود تمام حیوانات دچار وحشت می‌شوند. زمانی که این افراد در میان مردم حرکت می‌کنند و مردم آنها را می‌پذیرند باید از خود سؤال کنیم که آیا به راستی اینها میش هستند که هیچ وحشتی از گرگ ندارند و می‌توانند با او سازش کنند؟ پس مسئله به این شکل نیست بلکه بسیار ظریف است.

واژه‌ای که در زبان عبری به کار رفته «Hoteph» است و در زبان سریانی، آشوری باستان، کلمه‌ی «Diva khatopha» آمده است یعنی «می‌رباید». هدف دشمن این است که با نفوذ کردن، جان‌ها را از مسیح دور کند. ممکن است یک شخص سخور باشد و از طریق سخنش افراد را به سمت خود جذب کند و خود را صاحب کلیسا بداند. یا یک نفر دوست داشته باشد به جای ملکوت خدا، نفوذ خود را گسترش دهد. باید بدانیم که چنین اشخاصی خادم خدا نیستند. خادم خدا نمی‌گوید کلیسا از آن من است، من اسقفم و اعضا مال من و تابع من می‌باشند بلکه خادم حقیقی کلیسا مثل پولس می‌گوید که من به شما تعلق دارم. پولس خود را به کلیسای مسیح متعلق می‌دانست. او گفت اپلس هم به شما تعلق دارد، پطرس هم به شما تعلق دارد، موسی هم به شما تعلق دارد. پولس جایگاه اصلی کلیسا را درک کرده بود و می‌دانست که کلیسا چقدر در حضور خدا عزیز است.

در زمان عهد عتیق وقتی که موسی به خودش جرأت داد بر سر قوم تشنه‌ی خدا فریاد بزند از ورود به ملکوت محروم شد. موسی شخص بسیار فروتنی بود ولی لحظه‌ای که به خود اجازه تا

بر سر قوم فریاد بزند خدا او را از ورود به ملکوت (سرزمین موعود) محروم کرد. چون آن قوم، قوم خداوند بود. دیدگاه خادمان خدا این است که آنها به کلیسا تعلق دارند نه اینکه افراد کلیسا اعضا آنها هستند و به آنها تعلق دارند.

در آیه‌ی بعدی می‌خوانیم: «آنها را از میوه خواهید شناخت. مگر می‌توان انگور را از خار چید و انجیر را از خس.» چنانکه می‌دانیم خار و خس اولین تجلیات هبوط بشر بودند. زمانی که آدم گناه کرد خدا به او گفت که زمین برای تو خار و خس خواهد رویانید. پس خار و خس نشانه‌ی هبوط است. کلام خدا می‌گوید شما آنها را از میوه‌هایشان تشخیص خواهید داد. در باغ عدن درختان بسیار نیکویی بودند که میوه‌های خوب به بار می‌آوردند ولی زمانی که آدم از باغ عدن اخراج شد، اولین چیزی که با آن مواجه شد خار و خس بود که نماد لعنتی است که در دنیا حاکم شده است. هنگامی که مسیح مصلوب شد، بر سرش تاجی از خار بود. مردم تاج خار را درست کردند و نمی‌دانستند چرا این کار را کردند اما دلیلش این بود که مسیح، لعنت دنیا را برداشت. مسیح گناه زمین را برداشت.

اینجا منظور کلام خدا این است که مگر می‌شود از کسانی که هنوز زیر لعنت هبوط هستند و تولد تازه پیدا نکرده‌اند چیزهای خوبی به وجود آید؟ نمی‌توان از افرادی که هبوط کرده‌اند ثمرات خوبی دریافت کرد، چون اولین ثمره‌ی هبوط خار و خس است. پس نباید توقع داشت میوه‌های خوب مثل انگور و انجیر را از خار و خس بگیریم. زمین ملعون و هبوط کرده فقط می‌تواند از خودش خار و خس تولید کند. نتیجه اینکه در زندگی افرادی که تولد تازه پیدا نکرده‌اند، مرتب ثمرات هبوط را خواهیم دید مانند فجور، فساد، دزدی و .... آنها می‌توانند ظاهر خود را درست کنند ولی هدفشان این قبیل چیزهاست.

در اسرائیل خار و خس بسیار می‌روید به طوری که بسیاری به آنجا سرزمین خار و خس می‌گفتند. به این شکل لعنت خدا برای مردم اسرائیل نمود پیدا می‌کرد. بله! ما نمی‌توانیم میوه‌های نیکو را از افرادی که هبوط کرده‌اند بچینیم. اگر بخواهیم به خار و خس در تاریخ

کلیسا نگاه کنیم متوجه می‌شویم که چه جنگ‌ها و قتل‌عام‌هایی صورت گرفته و یا افراد به ظاهر روحانی، دستور قتل‌عام‌ها را می‌دادند. آنها نمی‌توانستند از درخت نیکوی باغ عدن باشند. آنها از خار و خس بودند. به همین دلیل ما در آنها قتل و همین‌طور پرستش قدیسان را می‌بینیم. به چه دلیل آنها قدیسان را پرستش می‌کنند؟ به این دلیل که از زمینه‌ی هبوط و سقوط می‌آیند. این بخش در مورد افرادی بود که اصلاً هیچ ملاقاتی از خدا نداشتند بلکه در کلیسا رسوخ کردند.

گروه دیگری هستند که کلام خدا از آنها صحبت کرده است. در ادامه داریم: «همچنین هر درخت نیکو میوه‌های نیکو یا میوه‌های زیبا به بار می‌آورد و درخت خراب میوه‌های خراب.» میوه‌ی نیکو مثل میوه‌ای است که از درخت حیات می‌آید و به مردم زندگی می‌دهد. پیغام خادمان خدا باید باعث زندگی و هدایت حقیقی شود. می‌توان در مورد ثمرات روح و تجلی آنها در زندگی صحبت کرد، در واقع تعالیم کلیسا باعث حیات و مددکننده‌ی ادامه‌ی حیات در جماعت باشد. زمانی که از این میوه‌ها می‌خوریم باید بتوانیم به حیات خود ادامه داده و بنا شویم. می‌دانیم که تعلیم نیکو بناکننده است.

حال ببینیم چه درختی می‌تواند میوه‌ی حیات‌بخش به بار بیاورد. در مزمور ۱-۲: ۳ چنین می‌خوانیم: «بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می‌کند.» یعنی شخص روز و شب با کلام خداوند ارتباطی پویا و زنده دارد. «پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود که میوه‌ی خود را در موسمش می‌دهد و برگش پژمرده نمی‌گردد و هر آنچه می‌کند نیک انجام خواهد بود» یعنی مانند درختی نشانده نزد نهرهای آب و نه هر آبی بلکه آب زنده، خواهد بود. یک درخت هنگامی می‌تواند میوه‌ی نیکو بدهد و برگش پژمرده نشود که از نهر حیات برخوردار باشد، از نهر کلام خداوند یعنی از مسح روح‌القدس. اگر ما به آیه دقت کنیم می‌گویید برگش پژمرده نمی‌شود. فقط در باغ عدن برگ‌های درختان پژمرده نمی‌شدند و درخت میوه‌ی خود را در موسمش می‌داد. درختی که در کنار نهر حیات کاشته شده باشد و از



نهر کلام حقیقی خداوند و از کلام مسیح برخوردار باشد، میوه‌هایی می‌دهد که منجر به حیات ابدی می‌شود.

در باغ عدن تنها یک درخت حیات‌بخش بود ولی اکنون از ما دعوت شده که به درختان حیات‌بخش تبدیل شویم تا مردم بتوانند از میوه‌های ما که همان حیات مسیحایی است، برخوردار شوند. تعلیم حقیقی، ما را از آن میوه برخوردار می‌کند. بنابراین مسیح می‌گوید آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت و درخت خراب میوه‌های خراب به بار می‌آورد. و اما میوه‌ی خراب چیست؟

باز باید به تصویر اول که در آیه‌ی ۱۵ داشتیم برگردیم یعنی رسوخ دشمن در باغ عدن، رسوخ دشمن در کلیسا. ما یاد گرفتیم که تعلیم حقیقی ما را به نهر حیات، درخت حیات متصل می‌کند و می‌دانیم که درخت حیات اصلی مسیح است. برای میوه‌ی خراب در زبان یونانی واژه‌ی «Poneros» به کار رفته است یعنی «میوه‌ی شرارت، بد، شر، میوه‌ی منفی و مرگبار» پس ما می‌توانیم به این شکل ترجمه کنیم: «از درخت گندیده و یا خراب میوه‌های شرارت به بار می‌آید.» درخت دوم از حیات مسیح دور است. از رودخانه حیات و کلام خدا فاصله گرفته است. این درخت از چه چیزی تغذیه می‌شود؟ می‌تواند از سنت تغذیه کند. فریسیان و کاتبان به خاطر پیروی از سنت‌های آبا و اجدادی خود مسیح را کشتند. در زمان عهد عتیق، قوم خدا سنت‌های خود را داشت. البته سنت به خودی خود بد نیست ولی زمانی که جای کلام خدا را بگیرد مرگ به بار می‌آورد.

همچنین می‌تواند از فلسفه تغذیه کند. پولس در کولسیان هشدار می‌دهد مواظب افرادی باشید که می‌خواهند با فلسفه‌ی زیرکانه‌ی خود، شما را به دام بینانازند. در بعضی از جماعت‌ها سنت به قدری حاکم است که جای کلام خدا را گرفته است. به عنوان مثال باید حتماً علامت صلیب کشید و یا صلیب را شست و شو داد. اگر این کارها را انجام دهید روحانی هستید. در واقع به هیچ عنوان از کلام خداوند موعظه نمی‌شود. یهودیان اسیر سنت‌های خود بودند در

حالی که یونانیان اسیر فلسفه بودند. خطری که ایمان مسیحی را در یونان تهدید می کرد فلسفه بود و از این طریق مردم را از نهر حیات محروم می کردند.

اکنون اگر به وعظ و سخنان بسیاری از واعظان آزاداندیش فکر کنیم متوجه می شویم که آنها نهایتاً فلسفه‌ی خود را مطرح می کنند. بخشی از کتاب مقدس را برمی دارند و فلسفه‌ی خود را به آن اضافه می کنند. چند سال پیش در بازار رشت بودم فردی می گفت: «وقتی می خواهیم کالایی را بفروشیم حقیقت را نمی گوئیم چون اگر حقیقت را بگوئیم کالا را نمی خرند. دروغ هم نمی گوئیم چون اگر دروغ هم بگوئیم باز هم کالا را نمی خرند. بنابراین مجبوریم دروغ و حقیقت را با هم آمیخته کنیم.» به همین شکل بخشی از کار مسیح برداشته می شود و نهایتاً با سنت و فلسفه از مسیح صحبت می شود و وقتی دقت می کنید مسیح را بسیار کم رنگ می بینید. درست است در بسیاری از کلیساها ممکن است بگویند «مسیح» ولی نهایتاً شخص اصلی کلیسا ممکن است مریم باشد یا گیوارگیس یا افرادی دیگر که جای مسیح را گرفته اند. ممکن است افرادی زیرکانه فلسفه‌ی خود را مطرح کنند و بگویند پیغام مسیحیت این است. آنها ادعا می کنند درک بهتری از پیغام مسیح دارند و می گویند دو هزار سال پیش پیغام خوب درک نشده بود چون افراد عقب مانده بودند.

وقتی که مورخین آگاه کلیسا مسئله‌ی تثلیث را مطرح می کنند هیچ وقت نمی گویند پولس تثلیثی بود. البته چه بسا برخی از مورخین ناآگاه بگویند پولس تثلیثی بود. برخی ادعا می کنند که کلیسا در یک روند به درک عمیق تری از راز خدا رسید. ممکن است فردی خودش را خسته کند و بگوید من می خواهم از طریق کتاب مقدس تثلیث را ثابت کنم ولی این از محالات است. گاهی اوقات آزاداندیشان و برخی از الهیدانان عالی که صادق ترند می گویند ما خیلی در پی آن نیستیم که از طریق کتاب مقدس تثلیث را ثابت کنیم زیرا کلیسا به راز عمیق تری پی برده است. با وجود اینکه در کلام خدا عروج مریم نیامده ولی کلیسا پی برده که مریم عروج کرده است! آنها با این الفاظ زیبا پاسخ می دهند. ممکن است یک انجیلی خود را در مقابل یک الهیدان

آگاه خسته کند و بگوید من می‌خواهم تعمید به نام پدر، پسر و روح‌القدس را ثابت کنم یا می‌خواهم فلان چیز را ثابت کنم ولی آن آزاداندیش چنین نمی‌کند.

زمانی که اِرسَموس داشت با لوتر بحث می‌کرد لوتر به او گفت اینها در کلام خدا نیست. اِرسَموس نگفت آنها در کلام خدا هست گفت زمانی که بحث انجیل را مطرح می‌کنید مثل این است که بخواهید یک شخص بالغ به گهواره خود برگردد. از نظر اِرسَموس تعلیم کتاب مقدس یا تعلیم رسولان، در حکم گهواره بود ولی اکنون کلیسا رشد کرده پس نمی‌توان کلیسای رشد کرده را در گهواره جا داد و به این شکل از مسیح فاصله می‌گیرند.

در دوم پطرس ۲: ۱-۲ چنین می‌خوانیم: «لکن در میان قوم انبیای کذب نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلمان کذب خواهند بود که بدعت‌های مهلک را خفیه خواهند آورد و آن آقای را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد.» ما نمی‌توانیم منکر حرکت خدا در بسیاری از کلیساها و در بدو بسیاری از جماعت‌ها شویم. با اینکه آنها از نجات برخوردار شدند ولی نهایتاً با سیستمی که پیاده می‌کنند خداوند را انکار کرده و دیگر تابع خداوند نیستند بلکه افکار خود را پیروی می‌کنند! پولس در کولسیان می‌گوید آنها دیگر به سر متمسک نیستند و افراد دیگری جای مسیح را گرفته‌اند. دیگر مسیح سر این افراد نیست و به این شکل خداوند را انکار می‌کنند.

اغلب افراد یا حتی آزاداندیشان هرگز به صورت واضح نمی‌گویند ما مسیح را انکار کردیم یا اینکه با مسیح کاری نداریم. آنها به شکلی به مسیح اعتراف می‌کنند ولی در عمل فرد دیگری جای مسیح را به عنوان سر کلیسا می‌گیرد. در قرن اول یکی از راه‌هایی که ابداع شده بود تا مردم را از خداوند دور کند، پرستش فرشتگان بود. آنها می‌گفتند مسیح آن قدر بلندمرتبه است که ما لایق آن نیستیم که او را بپرستیم پس باید به فرشتگان متوصل شویم. آنها به فرشتگان متوصل می‌شدند و در نهایت دیگر به سر کلیسا متمسک نبودند. در ادوار بعدی وقتی که پطرس

و پولس از دنیا رفتند دیگر سراغ فرشتگان که اسم آنها را نمی‌دانستند نمی‌رفتند بلکه شخصیت‌های کلیسایی می‌توانستند جای آن فرشتگان را بگیرند. بنابراین مردم به افرادی مانند مریم، پطرس و یا پولس و... متمسک شدند. آنها می‌گفتند که ما ناچیز و گناهکار هستیم و مسیح بسیار پاک است، پس نمی‌توانیم به او نزدیک شویم و به او متمسک باشیم. ببینید چطور شیطان از طریق فروتنی کاذب عمل می‌کند!

روزی رئیس کلیسای ارتودکس آفریقا به من گفت: «نمی‌شود مردم از روح‌القدس پر شوند. فقط افراد خاصی هستند که از روح‌القدس پر می‌شوند و مابقی نیروهایی دریافت می‌کنند ولی روح‌القدس نیست. این توقع که افراد از روح‌القدس پر شوند بی‌جاست.» همچنین شیطان از طریق عبادت کاذب نیز عمل می‌کند. به عنوان مثال شخصی برای چند سال روی یک ستونی می‌ماند یا فرد دیگری حمام نمی‌کند. یا می‌گویند یک ایماندار حقیقی هنگام خواب باید حتماً با لباس کامل بخوابد چون یک قدیس نمی‌تواند بدون لباس بخوابد. اینها عبادت‌هایی هستند که در ظاهر بسیار فروتنانه، مردم را فریب می‌دهند.

ذهن انسان جسمانی با بسیاری از مسائل کوچک منحرف می‌گردد و فکر می‌کند که حتماً به این شکل است. از طریق چیزهای کاذب افراد را از مسیح دور می‌کنند. پس روح‌های خاصی بر این کلیساها حکومت می‌کنند و دیگر روح‌القدس حکومت نمی‌کند. به همین دلیل این کلیساها به اسقف یا پاتریارخ نیاز دارند. پاتریارخ آنها سر آنهاست و دیگر مسیح سر آنها نیست. مسیح بسیار مؤدبانه به کنجی رانده شده است. این کلیساها دیگر به مسیح متمسک نیستند، چون اگر چنین بود دیگر نیازی به توصل به مریم نبود. اگر به کلام خدا متمسک بودند دیگر نیازی نبود از طریق کتاب فلسفه احساس کنند که به درک عمیق‌تری از مسیحیت دست یافته‌اند یا فکر کنند از طریق خواندن کتاب‌های گوناگون مسیحیت حقیقی را شناخته‌اند. به این شکل از خداوند فاصله می‌گیرند و میوه‌هایشان در تاریخ نیز نمایان است؛ قتل‌عام‌ها، انحرافات اخلاقی و بسیاری مسائل دیگر که حتی صحبت در مورد آنها نیز قبیح است.

چرا در بسیاری از کلیساها خرابی وجود دارد؟ به این دلیل که افراد و خادمان آن کلیساها دیگر به مسیح متمسک نیستند. درخت‌های خرابی هستند که میوه‌های شرارت و بد به بار می‌آورند. مسیح باز قانون را تکرار می‌کند؛ درختی که از ذات نیکو و آب حیات کلام خداوند برخوردار است میوه‌های خراب به بار نمی‌آورد، چون سرچشمه‌ی انسان کهنه و هبوط کرده در آن مسدود شده و از بین رفته است. پس فقط آب شیرین خوب می‌تواند از این سرچشمه بیرون بیاید. ممکن نیست از درخت خراب میوه‌های نیکو به بار آید. درختی که از کلام خداوند تغذیه نشود بلکه از سنت قومی و کلیسایی و فلسفه، چیزهای خوبی به بار نمی‌آورد. در آمریکا در برخی از شاخه‌های کلیسایی انگلیکن شخصی که انحرافات اخلاقی دارد، اسقف شد یا فردی که تغییر جنسیت داده بود به عنوان کشیش دست‌گذاری شده بود و وقتی از اسقف سؤال کردند که چطور چنین کاری کردید گفت: «در آیین‌نامه کلیسا به هیچ عنوان ذکر نشده که فردی که تغییر جنسیت داده نمی‌تواند کشیش شود.» آن شخص مرد بود و زن شده بود! به چه دلیل این مسائل وجود دارد؟ به این دلیل که از کلام حقیقی خداوند پیروی نمی‌کنند و از فلسفه یا آیین‌نامه کلیسایی خود پیروی می‌کنند و از آنجایی که ثمره‌ی جسم فساد است، پس فساد به بار می‌آید.

کلام خداوند می‌گوید به دلیل وجود این گونه حرکات، طریق حق مورد ملامت قرار می‌گیرد. بسیاری زمانی که می‌خواهند به کلیسا حمله کنند این مسائل را مطرح می‌کنند. می‌گویند مگر چنین نیست، مگر جنگ صلیبی نبوده؟ زمانی که کسی راجع به جنگ صلیبی صحبت می‌کند من توجه او را به اتفاقات قبل از جنگ صلیبی جلب می‌کنم و می‌گویم چه چیزی باعث شد تا جنگ صلیبی راه بیفتد؟ زمینه‌ی تاریخی آن را عنوان می‌کنم که مسیحیان را محدود کرده بودند و غیره. ولی در هر صورت خداوند نمی‌خواست با جنگ و خشونت صلیبی به خشونتی که در آن موقع به مسیحیان در سرزمین مقدس روا می‌شده جواب داده شود. پس می‌گوید به خاطر فجور و انحرافات آنها، طریق حق مورد ملامت قرار می‌گیرد و شیطان مجال صحبت پیدا

می‌کند و می‌گوید کلیسا به این شکل است. به همین دلیل مسیح با لحن هشدارآمیز می‌گوید درختی که میوهی نیکو نمی‌دهد بریده خواهد شد! این هشدار است که یحیی به یهودیان داده بود، هنگامی که آنها گفتند ما از نسل ابراهیم هستیم ولی از سنت‌ها و الهیات خودشان پیروی می‌کردند. به همین علت آنها نمی‌توانستند میوه‌های خوب به بار بیاورند.

امروزه گاهی اوقات ما از سنت‌های خود پیروی نمی‌کنیم بلکه از تجربه‌های شخصی خود! این میوه نیز نمی‌تواند حیات به بار بیاورد. بعضی از افراد معتقدند که خداوند در کتاب مقدس یک صفحه سفید باقی گذاشته است و این صفحه مربوط به مکاشفات و تجربه‌های شخصی آنهاست. چون آنها تافته‌ی جدا بافته هستند و از تجربیات شخصی خود پیروی می‌کنند. باز هم این حکم شامل حال آنها می‌شود یعنی درختی که میوهی نیکو نمی‌آورد بریده خواهد شد، حال چه به خاطر سنت باشد چه به خاطر فلسفه و چه به خاطر تجربیات شخصی. این چیزی است که در انتظار معلمان کذب است. مسیح به روشنی عنوان می‌کند و می‌گوید که این افراد به آتش افکنده خواهند شد. هر چیزی که از احکام خداوند نیست در آتش انداخته خواهد شد. پس مسیح هشدار خود را تکرار می‌کند آنها را از میوه‌ها خواهید شناخت.

**آیا درخت نیکو هستم یا خار؟ آیا درخت فاسد شده‌ای هستم که از زمین نیکو میوهی بد می‌دهد؟ آیا از درختان هبوط کرده‌ای هستم که می‌گوید آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت؟** اگر کلیسا بتواند مواظب باشد در دامی که آدم گرفتار آن شد نخواهد افتاد که از باغ حراست نکرد و در نهایت از میوهی ممنوعه خورد و از باغ اخراج شد. **مبادا اجازه دهیم افرادی ما را به سمت میوهی ممنوعه هدایت کنند.** این میوهی ممنوعه هر قدر هم که فریبنده باشد ما باید مواظب باشیم. وظیفه کلیسا این است که در کلام مراقبت کند.

خداوند از کلیسا به عنوان ستون و بنیاد راستی یاد می‌کند، البته کلیسایی که اساس آن کلام خداوند است نه سنت‌های انسانی و بدعت‌های روحانی. **ما وظیفه داریم از حقیقت حراست**

کنیم. باید مواظب باشیم نیرویی ما را از مسیح دور نکند. مسیح از ایمانداران خواسته نسبت به معلمان کذب هوشیار باشند. این یک سفارش دوستانه نیست بلکه حکم مسیح خداوند است.

یوحنا در رساله‌ی خود می‌نویسد: «هرکس پا فراتر می‌نهد و در آموزه‌ی مسیح پایداری نمی‌کند، خدا را نیافته است ولی کسی که در آموزه‌ی مسیح پایداری می‌کند به راستی هم پدر (خدا) یکتا را دارد هم پسر (پسر خدا، نه خدای پسر)». او در ادامه می‌نویسد: «اگر کسی نزد شما بیاید ولی همین تعلیم را عنوان نکند، در فضای خانه‌ی خود از او پذیرایی نکنید. مبدا به چنین شخصی خیر مقدم هم بگویید.» (دوم یوحنا آیات ۹ و ۱۰). مسیح به رهبران کلیسا طیاتیرا که به زنی که خود را نبیه می‌دانست اجازه‌ی فعالیت می‌دادند، ناخشنودی خود را اعلام می‌کند و کسانی که با او همکاری می‌کردند را زناکار دانست.

چند لحظه دعا کنیم.

ای خداوند، عطا کن تا کلام تو در زندگی ما حیات دهد. خداوند، عطا فرما تا از راه تأمل در کلامت بخشش تو را بپذیریم. خداوند، فیض تو را بپذیریم، فیضی که هر روزه ما را به افراد بهتری تبدیل می‌کند تا هر لحظه‌ای که از ایمان ما می‌گذرد میوه‌ی روح‌القدس بیشتر تجلی یابد. میوه‌ای که از تو است و می‌تواند حیات بدهد. تو آن تاک حقیقی هستی و ما شاخه‌های تو. هر شاخه‌ای که میوه نیاورد بریده و در آتش افکنده خواهد شد. پس عطا کن تا در تو بمانیم. اگر روش، فکر و فلسفه‌ی ما، ما را از تو دور می‌کند خداوند از تو می‌خواهیم که ما را هدایت کنی تا به جایی برگردیم که باید در آنجا باشیم و از تو پیروی کنیم. در نام عیسی مسیح. آمین.

فیض خداوند با شما باد.